

جهان (مبارزه) ما در درون است*

داریوش همایون

اصلاح طلبی بی بنیاد و نمایشی انحراف اصلی هر پیکار آزادیخواهانه است

ما متأسفیم که با پشتیبانی بی دریغ و بی توقع از فراخوان رفراندوم کسانی را از پشتیبانی آن باز داشته‌ایم

با ریاست جمهوری و کابینه تازه، سخن گفتن از اصلاح تدریجی و بی هزینه شوخی زشتی بیش نیست

دو گرفتاری بزرگ نیروهای مخالف، زیستن در فضای پیش از انقلاب و فضای تبعیدیان بوده است

ما باید از شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی درون که در پی تغییر رژیم اسلامی هستند پشتیبانی کنیم - هر چه هم با ما اختلاف داشته باشند

بازماندگان رژیم پادشاهی، پهلوی به پهلوی زدند و در کنار مبارزه با رژیم، نبردهای گذشته را از سر گرفتند.

تا اواخر دوره بساز و بفروشی کارگزاران سازندگی، گرانیگاه فعالیت برای تغییر وضع موجود در بیرون ایران بود. ترور چه در صورت پوشیده و مشؤم آن (سر به نیست شدن‌ها) و چه آشکار (آدمکشی‌های فجیع در درون و بیرون ایران که صدها قربانی گرفت)؛ و سرکوب خشن شورش‌های محلی غیر سیاسی (تا تیراندازی از هوا به تظاهر کنندگان و بازداشت‌های سراسری همراه با ناپدید شدن عناصر فعال) چنان فضای خون‌آلود ترسناکی پدید آورد که جز در امنیت نسبی و لرزان بیرون نمی‌شد دست به مبارزه آشکار با رژیم زد. در درون مبارزان بیشتر به پیکار فرهنگی روی آوردند یا همراه با بسیاری در بیرون به عملگرایی و میانه روی مردی که ترور را سیاست رسمی دولت خود در هر جا کرده بود دل بستند. پس از دوم خرداد نقش‌ها وارونه شد و نیروهای اصلاح طلب درون که کم هزینه‌ترین استراتژی تغییر را موعظه می‌کردند ابتکار مبارزه را در دست گرفتند و چند گاهی نیز به نظر می‌رسید حق با آنهاست. اکنون با بی‌اعتبار شدن دوم خرداد و سختگیری‌هایی که از حکومت بسیج و حوزه انتظار می‌رود، بار دیگر مبارزه بیرون می‌تواند در جلوگیری از انحرافات که در کمین است سهمی بسزا داشته باشد.

اصلاح طلبی بی بنیاد و نمایشی، انحراف اصلی هر پیکار آزادیخواهانه است. اصلاح طلبان جمهوری اسلامی بویژه دستخوش انحراف‌اند. طبیعت درنده رژیم اسلامی که می‌تواند هر ناروایی را در ردای تقدس مذهبی بپیچد؛ نوع آدم‌هائی که قدرت را در دست دارند و تا سرحد مرگ، مرگ دیگران، آن را نگه می‌دارند؛ فلسفه سیاسی اسلام، بویژه اسلام شیعی که به امام غایب و حسین مظلوم، بسته و از هنجارهای دموکراسی لیبرال بیرون است؛ و درآمد روزافزون نفت که اگر مسائل را نگشاید مشکلات فوری را برطرف می‌کند برضد اصلاحات دموکراتیک‌اند. تصادفی نیست که اصلاح طلبان "ایران برای همه خودی‌ها"ی دوم خردادی یا "مشروط خواهان" حکومت ولایت فقیه، خود بزرگ‌ترین دشمنان جامعه باز و نظام سیاسی بریده از مذهب هستند.

تازه‌ترین ابتکار اطلاع طلبان پیش کشیدن شعار جبهه دموکراسی خواهی است. این شعاری است که می‌تواند عناصر گوناگونی را از شکست خوردگان در انتخابات تا مبارزان راستین، در درون و بیرون جلب کند. با آنکه مبارزه برای دموکراسی چیزی نیست که بتوان با آن مخالفت کرد در برابر این جبهه دموکراسی خواهی می‌باید به دلایل زیر ایستاد:

— ورود مخالفان وفادار رژیم به چنان جبهه‌ای، آن را جبهه مشارکت دیگری خواهد گردانید که مبارزه اصلی را، با سرتاسر رژیم سست خواهد کرد. از ورود مشارکتی‌های پیشین و عوامل

امروز می‌خواهم از این جمع خودمان، گروهی ایرانی ساکن و گاه تابع کشورهای دیگر که برای ساختن یک ایران متفاوت، و در نتیجه پایان دادن به وضع فعلی، مبارزه می‌کنند، آغاز کنم. به نظر من همه معما و نویدی را که در تلاش ماست می‌توان و می‌باید در طبیعت همین جمع یافت. چیست که می‌تواند نقش کسانی مانند ما را بیربط کند یا در جاهائی به ما نقش کلیدی بدهد؟

هر چه بگویند همه چیز در درون می‌گذرد، و ایران است که اهمیت دارد باز نمی‌توان تمرکز هزاران تن ایرانی درس خوانده و جهان دیده و کارآموده را در مراکز ارتباطی جهان، در کشورهای آزاد غربی، و با برخورداری از آن آزادی که مانند هوا جریان دارد، بی اثر شمرد. این ترکیبی است که به سبب نبود آزادی عمل، به این کمال در ایران دست نمی‌دهد. در نشان دادن اهمیت تبعیدیان در مبارزه، من از سهم‌شان در گفتمان سیاسی که اصلاً راه تازه‌ای بر جامعه ایرانی گشوده است می‌گذرم. همین بس که در بیرون ایران بوده است که گفتمان لیبرال دموکرات، بازگشت به آرمان‌های جنبش مشروطه، و بریدن کامل از تفکر مذهبی در سیاست شکل گرفته است. اندیشه سیاسی در درون، مشکلات بیشتری داشت تا خود را از مفاهیم سپری شده‌ای مانند اصلاح مذهبی، یا تناقضات عبارتی مانند روشنفکری اسلامی آزاد کند. (روشنفکر مسلمان می‌تواند داشت بدین معنی که روشنفکر، دینش را برای وجدانش بگذارد؛ ولی نمی‌توان جزم یا دگم دینی را مبنای روشنفکری قرار داد و از آنجا به یک نظام فکری شایسته روشنفکری رسید).

همچنین از این می‌گذرم که در خود ایران تا مدت‌ها نمی‌شد رهایی از حکومت مذهبی را بی چنگ زدن در عامل مذهب تصور کرد؛ و در بیرون بود که از همان آغاز بیهودگی این رویکرد نشان داده شد و "چاره کژدم زده را نه در خود کژدم" بلکه در بریدن از مذهب در سیاست و عرفیگرا (سکولار) کردن مبارزه یافتند. (من از سهم خودمان هم در این زمینه‌ها می‌گذرم).

مبارزه عملی با جمهوری اسلامی که بر خلاف نظر ساده اندیشان بسیارگوی، دست بردن به اسلحه (خیالی) معنی نمی‌دهد، در یکی دو سال اول پس از انقلاب در بیرون از سوی نخستین موج تبعیدیان آغاز شد. آن سال‌هائی بود که مردم در ایران هنوز از ماهزدگی خمینی و تب انقلابی بیرون نیامده بودند. و هر چه از مخالفت با رژیم بود در بیرون جریان داشت. پس از شکست خونین سازمان‌های چریکی در پیکار قدرت آغاز دهه هشتاد/شصت، مخالفان در ایران بیم خورده و روحیه باخته از ناکامی‌های همه سوبه و خود کرده، به فعالیت‌های فرهنگی و مقاومت منفی روی آوردند و مبارزه اساساً به بیرون انتقال یافت، بویژه که انقلابیان پیشین گروه گروه از ایران گریختند و با نخستین موج ایرانیان تبعیدی، نخستین قربانیان انقلاب و

نزدیک به آخوندهای حکومتی و شهیدان زنده ماشین ترور خودساخته به چنان جبهه‌ای نمی‌توان جلوگیری کرد.

• دمکراسی واژه‌ای کسدار است و اگر در چهارچوب حقوق بشر نباشد هر معنی را می‌توان از آن بدر آورد، از جمله دمکراسی اسلامی. هم اکنون بسیاری از دمکراسی‌خواهان دارند حدود دمکراسی خود را تعیین می‌کنند و پیشاپیش دیوارها را برای کنار گذاشتن کسانی که نمی‌پسندند بالا می‌برند.

• جبهه دمکراسی خواهی چالش مستقیمی به فراخوان ملی رفراوند است که سازنده‌ترین و با معنی‌ترین حرکت آزادیخواهان ایران در این بیست و چند ساله بوده است. کسانی در محافل حکومتی می‌خواهند با راه انداختن جبهه دمکراسی خواهی ضربتی به جنبش رفراوند بزنند و دیگرانی به دلائل شخصی و گروهی به آن می‌پیوندند.

در این میان چنانکه همواره شاهدش هستیم مبارزان راستینی، چون خودشان در بالا نیستند یا چون جنبشی در انداخته‌اند و در کوتاه مدت به نتیجه نرسیده‌اند دارند به این شعار تازه روی می‌نهند و باز آشفنگی و پراکندگی. شش ماهی پیش امید بیشتر این مبارزان به فراخوان ملی رفراوند بود. ولی هنگامی که در ایران دسترسی به سامانه (وب سایت) رسمی رفراوند ناممکن شد و دست‌هایی در بیرون آن سامانه را عملاً از کار انداختند و موجی را که راه افتاده بود متوقف کردند، ذهن‌های بی‌حوصله و روان‌های بیقرار در پی فرمول دیگر برای گرد آوردن نیروها برآمدند و اکنون به دمکراسی خواهی رسیده‌اند، گوئی فراخوان با آن زبان روشن و چاره جوئی قاطع خود از دمکراسی بیخبر بوده است.

انحرافی که می‌باید در برابرش ایستاد کم‌رنگ کردن و کنار زدن تنها راهکاری است که مخرج مشترک بهینه (اپتیوموم) نیروهای دمکراسی در چهار چوب حقوق بشر، و ایران برای همه و نه تنها برای اصلاح طلبان و جمهوریخواهان، بشمار می‌رود؛ راهکاری که کار کردن از درون نظام و اصلاح آن را بی‌ثمر می‌شمارد و می‌خواهد مردم در شرایط آزاد از سرکوبگری رژیم به مجلس موسسان و قانون اساسی دلخواه‌شان رای بدهند. تنها فرآمد دمکراسی خواهی گروه‌هایی که می‌کوشند آن حرکت بیسابقه را دور بزنند شکاف انداختن در صف یگانه مبارزه برای ایران لیبرال دمکرات پس از جمهوری اسلامی است. از نگاه دربرگرفتن همه موضوعات اساسی و همه طیف‌های سیاسی و اجتماعی ایران نیز، جبهه دمکراسی خواهی به گرد فراخوان ملی رفراوند نمی‌رسد. دمکراسی خواهان حتا آن درجه پشتیبانی فراخوان رفراوند را هم جلب نخواهند کرد و به بیش از خشنود کردن مراجعی که هر نشانه کشاکش مخالفان، لبخند بر لبانشان می‌آورد، بویژه اگر رایگان و بی‌هزینه باشد، برنخواهند آمد.

هستند کسانی که تا اینجا نمی‌روند و به سبب نارضائی از کار پشتیبانان جنبش رفراوند و برای بهتر کردن آن، در جستجوی شیوه‌های دیگر بر می‌آیند. اما راه بر این اصلاحگران گشوده است و در کنگره‌ای که دره‌ایش بر هیچ کس بسته نخواهد بود می‌توانند نظر خود را عرضه کنند و در فضائی دمکراتیک و، امید است، هم‌رایانه، به چاره جوئی پردازند. هیچ نیازی به تعدد مراجع و ترتیبات هماهنگی نیست.

ما در حزب مشروطه ایران بسیار متاسفیم که با پشتیبانی بیدریغ و بی توقع خود از فراخوان رفراوند کسانی را از پشتیبانی آن بازداشته‌ایم. این "مشکل" در کل مبارزه با رژیم نیز هست و کسانی در گذشته و هم اکنون نیز به دلیل حضور ما، از آن هم چشم پوشیده‌اند و می‌پوشند؛ و هر نمایش اصلاح طلبی، و ادامه وضع موجود را بر مبارزه‌ای که طیف ما نیز در آن نقشی داشته باشد ترجیح می‌دهند. ولی ما مشکل مبارزه نیستیم؛ روحیه قبیله‌ای و ملاحظاتی کوتاه گروهی است که می‌باید بدور انداخته شود. حزب ما مخالفان دیگر رژیم اسلامی را بی توجه به احساسات‌شان به ما برای ساختن ایران دمکراتیک آینده لازم می‌داند. ما امیدواریم همه آنها به پیام و معنی فراخوان برگردند و پشتیبانی خود را از سر گیرند. فراخوان، تبلور یک همگرائی convergence استراتژیک نیروهائی است که نظرشان به هم هر چه باشد از تحولات و تجربه‌های دو سه دهه گذشته این درس‌ها را گرفته‌اند:

یک، ما چاره‌ای نداریم که برای جایگزین این رژیم بیکار کنیم؛

دو، ما به معنی همه است و هیچ ایرانی را به هیچ بهانه نمی‌توان از فرایند جانشین کردن قانون اساسی جمهوری اسلامی با قانون اساسی بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر حذف کرد؛

سه، جایگزین این رژیم یک دیکتاتوری دیگر، بهر نام جمهوری یا پادشاهی نخواهد بود؛

چهار، بستر سیاست ایران از این پس جز اعلامیه جهانی حقوق بشر نیست؛ بر آن می‌باید ساخت و بیشتر رفت ولی از آن دور نمی‌توان افتاد.

با آغاز کار کابینه‌ای که به گفته‌ای هشت تن از اعضایش سپاهی و امنیتی هستند و به ریاست کسی که رجائی فرومایه را سرمشق خود قرار داده است، یک دور تازه تاخت و تاز ارتجاع و سرکوبگری فرا می‌رسد. رژیم اسلامی باز هم معیارها را پائین آورده است و مردم می‌باید برای مبتذل تر و بدتر و غیر انسانی تر آماده باشند. در چنین شرایطی مبارزه به همان درجه رادیکال تر می‌شود و از سازش و راه آمدن با رژیم دورتر می‌افتد. قهرمانان چنان مبارزه‌ای دیگر نه متولیان جبهه دمکراسی خواهی نهضت آزادی بلکه گنجی‌ها هستند که سخن آخر را به بهای زندگی خود بر زبان می‌آورند: خامنه‌ای و رژیمش باید بروند. در برابر یک نظام حکومتی و فکری که پس از بیست و هفت سال نمایش ناسزاواری، رستگاری خود را در فرو رفتن هر چه بیشتر به ژرفاهای تیره نادانی و تبهکاری می‌بیند سخن گفتن از اصلاح تدریجی رژیم و راه حل‌های بی‌هزینه شوخی زشتی بیش نیست. هزینه هست و تا همین جا به سنگینی پرداخت شده است و می‌شود.

امروز بیش از همیشه نبض مبارزه در درون می‌زند و نقش ما به عنوان پشتیبان و کمک رسان، اهمیت می‌یابد. شرایط مبارزه در درون سخت‌تر و نیاز مبارزان به پشتیبانی بین المللی و هر کمک دیگری بیشتر خواهد بود. می‌باید نه تنها از نظر تشکیلاتی، بلکه از آن مهم‌تر روانی، برای این مرحله مبارزه آماده شویم؛ به این معنی که هر چند فضای فیزیکی مبارزه ما به ناچار در بیرون است، فضای روانی آن را باید به درون ببریم.

یک گرفتاری بزرگ نیروهای مخالف که در امواج پیاپی از هر رنگ سیاسی و به نوبت از ایران جانی بدر بردند، زیستن در فضای پیش از انقلاب بود — همان کشاکش‌ها و دشمنی‌ها را

دنبال گرفتن، انگار هیچ امر تازه‌ای پیش نیامده است که بازناندیشی باورها و موضع‌گیری‌های گذشته را لازم سازد. آن تبعیدیان نه تنها گناه شکست و شوربختی خود را به گردن یکدیگر انداختند بلکه نخست بر سر رسیدن خودشان به قدرت و سپس برای جلوگیری از به قدرت رسیدن به دیگران وارد نبرد بیهوده ترحم انگیزی شدند که کارنامه پس از انقلاب‌شان را از شکست‌های تازه پوشانده است. گرفتاری دیگر آنها زیستن در فضای تبعیدیان بوده است: دور افتادن از مردم و خو کردن به زندگی تنگ حلقه‌ها و محافل هم مشرب که افق‌های دید را تنگ می‌کند. این گرفتاری‌هایی است که ما کمتر از بسیاری دیگر داریم زیرا از آغاز کوشیده‌ایم دچارش نشویم، یا از آن بیرون بیاییم. ولی بیش از اینها لازم است.

مبارزه ما اساسا در درون است، بخشی از مبارزه‌ای است که صمیمی‌ترین و جدی‌ترین و پاکبازترین مبارزان درگیر آن هستند. ما کاری به جناح‌های رقیب در جمهوری اسلامی نداریم و پاسخ مسئله را در جابجائی افراد نمی‌دانیم (آن نیز رو به بد تری دارد). رژیم را می‌باید جابجا کرد، و به نیروی گروه بزرگی از بهترین فرزندان ایران که آزادی و جان خود را در گروه این هدف گذاشته‌اند. زیستن در جهان مبارزه درون به معنی پشتیبانی بیدریغ از این شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی است که با ما در همه زمینه‌ها هم نظر نیستند و چه بسا اختلافات زیاد دارند. اما نکته اصلی در آنچه بدان مبارزه می‌گوئیم در همین جاست. حزب ما از آغاز گفته است که نه صرفا برای رسیدن به قدرت و نه حتا صرفا برای زمین زدن جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند. ما از فرهنگ و جامعه خود خشنود نیستیم و می‌خواهیم آن را امروزی و نزدیک به استانداردهای دموکراسی لیبرال غربی کنیم و برای شکل حکومت نیز پادشاهی مشروطه را می‌پسندیم. به این منظور می‌باید جمهوری اسلامی را که بزرگ‌ترین مانع رسیدن به چنان جامعه‌ای است سرنگون کنیم. ولی این تنها هدف ما نیست و راهکارهای ما را آن آرمان اصلی یعنی رسیدن به بالاترین استانداردها تعیین می‌کند.

با چنین رویکردی پاره‌ای از پابرجاترین مخالفان جمهوری اسلامی در صف مقابل ما قرار می‌گیرند. گروه‌های فاشیستی مذهبی و غیر مذهبی برای ما تفاوت بنیادی با جمهوری اسلامی ندارند، اما جمهوریخواهانی که برای دموکراسی و حقوق بشر پیکار می‌کنند از بیشترین پشتیبانی ما برخوردار می‌شوند. هنگامی که من دو ماهی پیش آقای اکبر گنجی را به عنوان مظهر مقاومت مردم ایران ستودم محافلی از سلطنت طلبان خرده گرفتند که او منشورهای جمهوریخواهی نوشته است. ولی آقای گنجی اگر در شکل حکومت با ما اختلاف داشته باشد در موضوعاتی حیاتی‌تر مانند دموکراسی و حقوق بشر با ما یکی است. مایه خوشحالی ماست که کسی با پیشینه او چنین سلوکی داشته است و به اینجا رسیده است و امیدواریم چنین ریزش‌هایی از پیکر رژیم هر چه فراوان‌تر شود. آینده ایران را به عنوان یک کشور سده بیست و یکمی (سده آرزویی ما عقب‌تر می‌افتد) شکل حکومت پادشاهی یا جمهوری تعیین نخواهد کرد؛ کسانی مانند آقای گنجی پابندان (ضامن) پیروزی نهائی آرمان‌های دموکراسی و حقوق بشرند که از بیش از یک سده پیش سرنوشت ملت ما شده است، تا کی به آنها برسیم.

زیستن در جهان مبارزه درون به معنی کنار گذاشتن تنگ نظری‌های جناحی و گروهی، و نگرستن به دور دست جامعه آزادمنش و پیشروی است که می‌باید با هم بسازیم. امروز در این هنگامه بیداد، در این توفان نا اهلان به قول سنائی، از چه رقابتی می‌توان سخن گفت و چگونه می‌توان مبارزانی که تا نود در صد راه را با مابند نادیده گرفت یا تا هنگامی که نمرده یا در زندان نپوسیده‌اند به مزدوری رژیم متهم کرد؟

کنفرانس‌های حزبی مرجع تصمیم‌گیری نیستند ولی می‌توان مباحثی را برای پیشنهاد به کنگره در آنها پیش کشید. من امیدوارم در یک دو روز آینده بتوانیم در دو موضوع مهم، علاوه بر آنچه که هموندان لازم می‌دانند، زمینه را برای تصمیم‌گیری کنگره سال آینده آماده کنیم. نخست تاکید صریح‌تر بر کاراکتر لیبرال دموکرات حزب. این حزبی است که از نظر اصول عقاید و نیز رفتار، مهم‌ترین نماینده گرایش دموکراسی لیبرال در ایران بشمار می‌رود. تعریف دموکراسی لیبرال را بارها از من شنیده‌اید و باز تکرار می‌کنم. دموکراسی لیبرال اعتقاد به رای اکثریت است که به اعلامیه جهانی حقوق بشر محدود باشد. این ویژگی ما نیاز دارد که از لابلای اصول منشور و ادبیات حزبی بیرون کشیده شود و به صراحت بیشتر در منشور حزب بیاید. سودمندی چنین اصلاح عبارتی تنها در این نیست که ما را مانند همیشه چند گامی پیشتر از جریان‌ات روز قرار می‌دهد. در این هم هست که نگاه دموکرات‌های نیمه کاره را گشاده‌تر می‌کند تا نپندارند که با دفاع از جمهوری "ناب" یا لائیک، مشکل سیاسی ایران را خواهند گشود. دومین موضوع، برطرف کردن پاره‌ای تناقضات میان منشور و اساسنامه است که اعتبار سخن ما را زیر پرسش می‌برد و باز با اصلاح عبارتی و نه تغییر در اصول بدست خواهد آمد.

کنفرانس ما دستور کار پر و پیمانی دارد و هم‌زمان با انبانی پر از انتقادات و نظرات، و امیدوارم پیشنهادهای عملی، از هر جای اروپا آمده‌اند. این پرورش عملی دموکراسی مسلما به هزینه و انرژی فراوانی که برای آن می‌گذاریم، بیش از همه شاخه‌های هلند در این کنفرانس، می‌ارزد.

هر گرد همائی ما با اعلام آمادگی برای همکاری با مخالفان دموکرات و آزادمنش ما پایان می‌یابد، و هر چند امید چندانی به شنیده شدن آن نداریم می‌باید با اقدام‌هایی مانند گشودن دریچه‌های حزب بر دگراندیشان، که از مدت‌ها پیش در سامانه‌های حزبی آغاز شده است ادامه دهیم. مشکل ایران دراز مدت است و تنها به جمهوری اسلامی ختم نمی‌شود. تغییرات ذهنی، و اگر نشد نسلی، لازم است که آن نیز پیش می‌آید. باید پابرجا ایستاد، بی انحراف از اصول، واز استراتژی که هنوز بهترش پیشنهاد نشده است؛ و با انعطاف پذیری در روش‌ها و تاکتیک‌ها. مبارزه اگر دشوار و هدف اگر بلند و مقصد اگر دور است جای هر روز به راهی افتادن و از تاکتیک‌ها تا استراتژی و حتا اصول را عوض کردن نخواهد بود. جای رفتن و در خانه نشستن نیز نخواهد بود. چنانکه در آغاز گفتم ما می‌توانیم بیربط باشیم یا نقش کلیدی داشته باشیم. اما کیست که بخواید بیربط باشد، آن هم در حالی که زنان و مردانی در ایران و رودر روی گروه خون آشام اطلاعاتی-بسیجی برای ما و آینده ما جان بر کف گرفته‌اند؟

۲۰ اوت ۲۰۰۵